اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

من چون احتمال دارد شبی، جلسه گذشته کاملاً بحث­های که راجع به مرحوم برقی بود روشن نشد، اگر جسارت نيست يک مرتبه ديگر از همين قرن دو که اسم ايشان را برده من خلاصه بحث­ها را دو مرتبه مطرح کنم به صورت يک و دو سه و اين طوری و معلوم بشود نحوه کار چه جوری است مثلاً اولاً ايشان در قرن دوم مرحوم برقی پدر را آورده،

س: در سن 183

ج: در سن 183 عرض کرديم شواهد کاملاً واضح است که ايشان در قرن سوم هستند شاگر ابن ابی عمير اند که متوفای 217 هستند پسر ايشان هم 280 يا 74 وفاتش است بسيار بعيد است که اين چيزی را که اين­جا نوشته به تولد اشبه است تا به زنده در سال نکته بعدی اين است که ايشان کتابی اين نکته اول.

نکته دوم کتاب رجال را به ايشان نسبت داده و نسبتش داده به فهرست ابن نديم و گفته که نجاشی اين کتاب را نياورده عرض کنم غير از نجاشی هم نياورده نه فقط نجاشی نياورده غير از نجاشی هم کتاب رجال را نياوردند و خيلی عنوانش عنوان عجيب و غريبی است به خاطر اين­که فيه ذکر من روی عن اميرالمؤمنين، اگر رجال است چرا اختصاص به خصوص اميرالمؤمنين دارد و بسيار بسيار بعيد به نظر می­رسد البته اين احتمال هست يک به اصطلاح يک مثلاً جزوه­ای بوده به عنوان من روی عن اميرالمؤمنين برقی راوی آن جزوه باشد، احتمال هست حالا به اين برقی هم بعيد اصلاً چون اين کارها به آن زمان نمی­خورد آن وقت ايشان خيال کرده که ايشان مثلاً مؤلف آن کتاب است، اين هست اين در ميان آقايونی که با نسخه­های خطی آشنايي دارند و نسخه­های قديم اين طوری بوده حالا اين يک شرحی دارد انشاءالله خلال بحث­های آينده هم شواهد روشنش عرضه می­شود پس مطلب دوم ايشان مطلب دوم اين­که ايشان کتاب رجال را از فهرست نديم به ايشان نسبت دادند که خيلی خلاف ظاهر است مطلب ديگر قسمت­های است که ايشان نسبت ندادند مثلاً ايشان خوب بود می­نوشت که نديم محاسن را هم به پدر نسبت داده که علمای ما نسبت ندادند.

مطلب چهارم اين است که ايشان نوشته که من ترتيب کتب محاسن را از خط ابوعلی بغدادی که از اجلاء اصحاب است خيلی فوق العاده است انصافاً از آن­جا نقل، آيا احتمال دارد که ايشان محاسن را از آن­جا گرفته يعنی در خط ابوعلی بغدادی اين طور بوده که محاسن مال برقی پدر است احتمال هست اما خيلی بعيد است فوق العاده بعيد است چون در ميان اصحاب­ما جزو مسلمات است که يکی کتاب محاسن مال پسر ايشان است.

مطلب پنجم در اين­جا اين است که جزو چيزی­های که ايشان ننوشته، خوب ايشان اين را می­نوشت که در همين کتاب فهرست بعد از ترجمه برقی پدر ترجمه برقی پسر آمده ابنه احمد، احمد ابن ابی عبدالله محمد ابن خالد اين تصريح دارد و محاسن را به ايشان نسبت نداده، دو سه­تا کتاب متفرقه اصلاً محاسن را به پسر نسبت نداده با اين­که مسلم در ميراث­­های قمی ما محاسن جزو آثار پسر است مطلب پنجم شد.

ششم چون ديگر می­خواهم فهرست وارتان بگويم من آن شب يک اشاره­ای کردم که ممکن است منشأ اشکال چيزی باشد حالا من آن را موجز عرض می­­کنم بعد در خلال بحث­های ديگر شواهد بيشتری را ارائه می­کنم ببينيد در کتاب محاسن خيلی­­هاش اولش عن ابيه است عن ابيه است اين احتمال دارد من چون گفتم بعد عرض می­کنم حالا اين احتمال را به صورت موجز خود طرح محاسن البته کلمه محاسن يک جمعی علی خلاف القياس است می­گويند جمع حسن است حسن نبايد جمعش محاسن بشود شده محاسن علی خلاف القياس حسنه داريم که حسنات است حسن را گفتند محاسن دقت کنيد احتمال دارد که نسخه اصلی محاسن را پدر جمع کرده پسر برداشته بهش اضافه کرده اين در حد احتمال اما در شواهد ما هيچ مؤيدی اين احتمال نيست و عادتاً اين کار هم نمی­شود يعنی مگر بگوييم جدا بوده به يک نحوی، چون زياد عن ابيه دارد بگوييم شايد نديم هم اين خيال را کرده که کتاب اصلش مال پدر است پسر اضافات دارد اگر در بين شيعه محاسن را به پسر دادند در حقيقت کتاب محاسن پدر با زيادات پسر مثل مسند احمد مسند احمد به اين صورت است که مال احمد است ليکن يک زياداتی عبدالله پسر ايشان دارد که معروف است به زيادات عبدالله علی مسند ابيه حالا مستدرک و به لحاظ ظاهری که شما نگاه کنيد هيچ فرقی با اصل کتاب ندارد يعنی اصولاً راوی کتاب عبدالله است پسر احمد عبدالله عن ابيه در زيادات هم عبدالله عن ابيه اين معنايش اين بوده که عده­ای از روايات بوده خود احمد به آن­ها اعتقاد نداشته در مسند نياورده پسرش اعتقاد داشته که خوب است و در آن مستدرک آورده اين اين طور سند همه کتاب، اين را جای خيلی نادری باشد يک نواخته، عبدالله عن ابيه چه مسند چه زيادات حالا احتمال دارد که ايشان مثلاً خيال کرده که اصل کتاب از پدر است زيادات از پسر است، مثلاً ما البته اين­­جا،

س: همچو اتفاقی افتاده امالی را هم که به پسر شيخ نسبت دادند شايد يک عده علتش همين بوده که

ج: نه آن امالی به هر حال ظاهراً فرقی ندارد پدر و پسر يکی است آن امالی فرقی ندارد ما شبيه اين را داريم مثلاً کتاب صلات حريز، حماد هم کتاب حريز دارد اما معظمش از صلات حريز است خود مال حماد اضافات دارد فلذا يک صلات حماد داريم يک صلات حريز داريم صلات حماد از همان صلات حريز است، احتمال من الآن چون دو کتاب را نديديم احتمالاً عموم و خصوص من وجه باشد بعضی­هايش را حذف کرده و خودش هم اضافاتی کرده به هر حال اما تمام اين مطالب در حد احتمال است و قابل قبول نيست يعنی وقتی ايشان می­نوشتند که در اين کتاب محاسن را اصلاً به پسر نسبت نداده کلاً به پدر نسبت داده اين را هم نکته لطيفی بوده مطلب هفتمی که در اين­­جا هست، اين چيزی که ايشان کم کرده که ايشان ننوشته در نسبت کتاب محاسن به ايشان يکی از کتاب­های محاسن طبقات الرجال است اين قاعدتاً اقتضاء می­کرد غير از کتاب رجال طبقات الرجال را هم به پدر نسبت بدهد چون در اين کتاب فقط رجال را نسبت داده طبقات الرجال را نسبت نداده در آن مطلب که باطل است که کتاب محاسن مال پدر باشد اما در همان مطلب باطل آمده طبقات الرجال در فهرست نديم هست، اين را ايشان نسبت نداده اين راجع به کتاب محمد ابن خالد حالا يک صفحه بعد قرن سوم پسرش را بياريد احمد ابن،

س: پسر را گفتند که رجال برقی تحقيق آقای قيومی اين کتاب مشتمل بر فهرستی از اسامی راويان است

ج: ايشان چندتا کتاب به برقی نسبت داده يک الرجال، خب

س: بلی رجال برقی،

ج: دو،

س: بعد عرض شود گفته است که در رجال نجاشی اين کتاب به عنوان کتاب الطبقات و در فهرست طوسی شماره 65 به عنوان کتاب طبقات الرجال آمده تهرانی هم در ذريعه جلد ده يکبار به عنوان رجال البرقی الصغير و همچنين به عنوان کتاب الطبقات و طبقات الرجال در ذريعه، سوم آمده با سه شماره

ج: بعد خودش هم مثلی که باز اسم دارد هی طبقات اين­ها

س: خود ايشان تتری که زده همان رجال برقی تتر زده

ج: چرا بقيه را هم تتر زده نيست؟

س: نه بقيه را ديگر تتر نزده ذيل همين رجال برقی آورده

ج: می­دانم خط درشت ننوشته،

س: نه خط درشت ندارد ديگر يعنی همه را زير عنوان رجال برقی آورده،

ج: اما سر سطر آورده که آدم،

س: سطر آورده بلی سطره

س: کتاب التاريخ و کتاب الرجال

ج: کتاب تاريخ هم اضافه کرده

س: شانزده و هفده،

س: کتاب التاريخ کتاب الرجال همين در حد اضافه کردن و فهرست و رجال نجاشی بلی، فهرست نجاشی فهرست شيخ و نجاشی رجال نجاشی صفحه 76 در حد همين تتر و آدرس بلی،

ج: عرض کنم اين راجع به اين مطلب که ايشان تاريخ اولاً و قال احمد ابن محمد فی تاريخه کلمه تاريخه معلوم نيست به خود احمد می­خورد اين عبارت نجاشی است فی تاريخه بياريد اين عبارت نجاشی است احتمال دادند که مرحوم برقی کتاب التاريخ هم داشته باشد،

س: 182

ج: جای ديگر يعنی اسم کتاب برده نشده،

س: بلی

ج: کجا نوشته اين را

س: نجاشی شماره 182

ج: نمی­دانم در ترجمه که است؟ يک کسی است دارد و قال احمد ابن محمد فی تاريخه،

س: اين صفحه 76 نوشته،

ج: آن شماره را بياريد اين راجع به اين بببنيد عرض کرديم راجع به کتاب برقی پسر اولاً در فهرست نديم اصلاً کلاً نيامده نه رجال نه طبقات اين در فهرست نديم،

س: نه حديث نه محاسن

ج: نه محاسن هيچ کدام نيامده اين نکته هشتم،

نکته نهم در کتاب شيخ طوسی در ترجمه احمد در ذيل عنوان محاسن طبقات الرجال آمده يعنی ايشان خوب اين را می­نوشت فقط يک نفر اسمش را طبقات الرجال برده، در کتابی اين نکته نهم.

نکته دهم در کتاب نجاشی ذيل عنوان محاسن دو کتاب اسم برده الرجال، الطبقات پس مجموعاً در دو فهرست سه­تا عنوان آمده طبقات الرجال، الرجال آن وقت ديگر الرجال در کتاب الشيخ نيامده،

س: همان ترجمه احمد ابن محمد خالد شماره 182 صفحه 77 و قال احمد ابن الحسين رحمه الله فی تاريخه توفی احمد ابن ابی عبدالله برقی فی سنه اربع و سبعين مأة و قال علی ابن محمد،

ج: نه اين تاريخی که فی تاريخ نه اين­که به احمد ابن الحسين می­خورد

س: و قال علی ابن ماجلويه مات سنه

ج: شايد ايشان فی تاريخه يعنی تاريخ خود احمدبرقی و الا اين­که ضمير تاريخه که به احمد ابن الحسين می­­خورد ابن غضائری می­­خورد،

س: تاريخه می­گويد فی تاريخه بايد ابن غضائری باشد

ج: بلی ظاهرش اين است علی ای حال کتابی، روشن شد آقا اين يک عبارت مبهمی آوردند خيال کردند احمد ابن محمد تاريخ دارد احمد ابن محمد تاريخ ندارد تاريخ هم غير از رجال است اصلاً کلاً آن­هم اساساً باطل است، آن وقت می­مانند مسأله­­ای پس بنابراين ما يک اختلاف داريم بين دو مفهرست يا فهرست نگار شيعه، يکی مرحوم شيخ که طبقات الرجال به ايشان نسبت داده و همين را فهرست به پدر نسبت داده يکی چيز ديگر نسبت نداده يکی هم نجاشی دو کتاب نسبت داده الرجال که خاص اصحاب اميرالمؤمنين است اين را نجاشی نسبت داده و نديم هم به پدره جداگانه به محاسن هم نيست يکی هم کتاب طبقات کس ديگر نسبت نداده فقط منحصر است در کتاب مرحوم آقای به اصطلاح نجاشی پس در حقيقت سه­تا عنوان تاريخ هم که نيست اساساً بعدش هم تاريخ ربطی به رجال ندارد اصلاً پس سه­تا عنوان کتاب در کتب ما و در فهرست نديم هم نه به مرحوم برقی پسر نسبت داده شده شيخ فقط طبقات الرجال نجاشی الرجال و الطبقات دقت می­فرماييد آنی هم که الآن ما داريم به اسم الرجال چاپ شده کتاب الرجال للبرقی بعدها آن آقا که نوشته به نام طبقات به اسم طبقات چاپ کرده که حالا خود آن کتاب موجود هم احتياج به بحث دارد پس بنابراين آنچه که می­­شود الآن ما بفهميم البته نجاشی فهرستی را که نقل می­­کند معتمد است بر نقل علی ابن حسين سعدآبادی، يعنی ايشان از راه نسخه علی ابن حسين سعدآبادی شيخ از بعد از اين­­که نقل می­کند و زاد ابن بوته فی فهرسته از ابن بوته هم نقل می­کند نجاشی طريقش علی ابن حسين و علی ابن حسين سعدآبادی توثيق نشده البته از مشايخ نجاشی است مشايخ معذرت، کلينی است و استاد ادب بوده مؤدب آن هم هست يعنی مؤدب ابوغالب زراری می­گويد يقول مؤدبی، ادب يعنی ادبيات عرب نحو و صرف و اين­ها پيش او خوانده به اصطلاح و علی ابن حسين سعدآبادی تا آن­جای که ما می­دانيم انفراد دارد از برقی يعنی ظاهراً ايشان چيزهای را از احمدبرقی نقل کرده که راويان ديگر نقل نکردند کما اين­که تا آن­­جای که من ديدم حالا بعد در فهرست نگاه بکنيد علی ابن حسين سعدآبادی از غير احمدبرقی اصلاً ندارد شاگرد منحصر به فرد احمد است، و خيلی جاها ما الآن روايت داريم که طريقش منحصر به علی ابن حسين است کسی ديگر از برقی نقل نکرده

س: قمی بوده و قم

ج: بلی ايشان سعدآباد عرض کردم يکی از خاندان اشعری­ها به نام سعد ابن فلان يک نهری از اين، فرعی از اين نهر قم می­کشد به نظرم اگر من اشتباه نکرده باشم حدوداً بايد بخورد در همين آذر و چهار مردان و اين­ها حدود آذر و اين قسمت­ها را اين منطقه را چون سعد آباد کرده بود سعدآباد می­گفتند از مناطق قديم قم است ايشان قمی است و احتمالاً حالا مثلاً کلينی پيش ايشان رفت ديد يکی از مشايخ کلينی در روايت از برقی هم ايشان است آن عدة من اصحابنا يکش همين علی ابن حسين است ليکن آنچه که من ديدم و بهش اعتقاد دارم اين است که علی ابن حسين منحصراً از برقی نقل می­کند و دارد چيزهای که ديگران نقل نکردند احتمالاً اگر در اين­جا اشتباهی رخ داده يعنی معلوم می­شود اجمالاً هم نديم هم شيخ طوسی در کتاب محاسن طبقات الرجال ديدند، ليکن نديم آن را به پدر نسبت داده که روشن نيست شيخ طوسی محاسن را به پسر نسبت داده اما اين­که دو کتاب داشته يکی رجال و يکی طبقات اين را الآن ما اطلاعی نداريم يعنی الآن منحصر به همين نسخه نجاشی،

س: الآن به

28: 15

نجاشی طبق موارد حالا با تعبير سعدآبادی آمده منتهی سر نقطه­اش هم عن احمد ابن محمد ابن خالد،

ج: عرض کردم نه اين­که ايشان در کتب غير اربعه اصلاً، مثلاً من در يک به اين مناسبت از اول کامل الزيارات تا آخرش نگاه کردم در روايت علی ابن حسين سعد آبادی گذاشتيم دو ساعت، دو ساعت و نيم طول کشيد کل کتاب کامل الزيارات را از اول تا آخر نگاه کنيد علی ابن حسين چند مورد از نقل کرده از که؟ نمی­فهمم ده مورد، هشت مورد، هفت مورد عددش را هم ننوشتم يادداشت نکردم منحصراً از احمدبرقی است منحصراً از احمدبرقی است و در کتب ديگر يعنی جای ديگر هم که من نگاه کردم، شما که اگر اين

س: ما در ثواب الاعمال يک سند داريم که عن احمد ابن نذر

ج: احتمالاً احمد ابن محمد افتاده از احمد ابن نذر،

س: عن احمد ابن نذر عن عمر ابن شمير عن جابر عن

ج: بلی احتمالاً احمدش افتاده

س:

24: 16

ج: بلی احتمالاً افتاده بعيد است علی ابن حسين سعدآبادی مستقيم نقل کند،

س: اما بقيه موارد

ج: تماماً احمدبرقی است، عرض کردم به ذهن ما می­آيد چون انفراد دارد مثل بعض شاگردها هستند که مثلاً می­گويند اين شاگرد خاص آقای حاج شيخ هادی تهرانی بود مثلاً محقق يک چيزهای عجيب و غريب با اين شاگردهای خاص نقل می­کنند احتمالاً اين اشتباه از اين علی ابن حسين سعدآبادی باشد احتمالاً که دو کتاب نسبت داده طبقات الرجال را خوانده طبقات و الرجال مثلاً احتمالاً از اين­که نجاشی کلمه کتاب را تکرار کرده نمی­­شود بگويم غلط مطبعی است، کتاب الطبقات با چندتا اسم باز کتاب الرجال در فهرست نجاشی دو کتاب آمده ليکن چون منحصر به علی ابن حسين سعدآبادی علی اقوی الاحتمالات اشتباه از ايشان است ظاهراً در محاسن يک کتاب طبقات الرجال بيشتر نبوده حالا محاسن مال پدر است کما زعمه نديم يا مال پسر کما هو المشهور عند الاماميه که مال پسر است، مال پدر نيست و ليکن اسم کتاب طبقات الرجال است پس آنچه که برقی به پدر، نديم نسبت داده به نام الرجال ثابت نيست آنی که مجموعاً ثابت است طبقات الرجال از برقی پسر که يکی از کتب محاسن بوده، حالا اين نسخه موجود آيا همان است يا اين باز يک مقداری درش کم و زياد شده اضافات شده بعض نکات بوده يا در حاشيه بوده، به قول مرحوم آقای تستری می­گويد در حاشيه بوده در متن وارد شده در حاشيه بوده در متن وارد شده يک نکاتی هست که به برقی نمی­­خورد يک مشکلاتی دارد و دوم اين­که آيا اين کتاب مستند مثل مرحوم نجاشی بوده الآن نمی­توانم اثبات مستند مرحوم آقای کشی نبوده طبق آنی که الآن موجود داريم شايد در نسخه اصل بوده اما در اين نسخه موجود ما آثارش نيست آيا مورد اعتماد مرحوم نجاشی بوده الآن چون نجاشی گاهی می­گويد روی عن الصادق، باقر آيا اين­ها را از برقی گرفته آن را الآن بايد مقارنه بکنيم چون الآن من اين مقارنه بلی من به همين مناسبت يحيي الحلبی که آن شب خوانديم مراجعه کردم يحيي الحلبی را مرحوم برقی نوشته و هو اول من صنفه شيعه در رجال برقی اين طور آمده و ظاهراً يحيي پسر برادر عبيدالله است و عبيدالله چون يحيي ابن عمران ابن علی عبيدالله ابن علی ظاهراً آن عبيدالله عموی يحيي می­شود،

0: 19

که يحیی از امام کاظم و اين­ها نقل می­کند پس بنابراين در صورتی که اين منصف را به عبيدالله نسبت می­دهد نجاشی اصلاً کلام برقی را کلاً نمی­آورد حتی اين کتب رجالی که من ديدم مثل معجم آقای خويي، اصلاً و ظاهراً شايد هم کتاب آقای نه تستری نديدم معجم آقای خويي در مثلاً در ترجمه عبيدالله يا يحيي مثلاً که نجاشی نوشته صنف کتاب المنسوب اليه مثلاً بگويند آقا در برقی آمده نه اول من صنف پسر برادر ايشان يحيي است، اول من صنف اول کتاب صنفه الشيعه کتاب يحيي است آن­هم چيزی ننوشته و ظاهرش اين است که کتاب عبيدالله مقدم است برش در زمان امام صادق بوده و حتی عبارتی دارد که حضرت تری لهولاء مثل هذا الکتاب اين ظاهرش اين طور است پس اين مقداری که بنده الآن نگاه کردم چون کل کتاب برقی را نگاه نکردم يک مقداری که بحث نسخه شناسی داشت من نگاه کردم فهرستی داشت اين­جا متابعت رجال برقی نکرده اين يک مورد آيا جای ديگر متابعت کرده مخصوصاً در آن روی عن ابی عبدالله روی عن الباقر آيا از برقی گرفته الآن نمی­توانم راجع به آن چيزی بگويم اما آنی که مراجعه کرديم رجال مرحوم شيخ خيلی متأثر است اين هست يعنی کاملاً واضح است که رجال برقی در اختيار شيخ بوده اين کاملاً واضح است و نکته آخر هم فروقی بود که بين رجال برقی با رجال شيخ عرض کردم ديگر تکرار نمی­کنيم بحث گذشت.

بحث قرن دوم را بياريد لوط ابن يحيي

س: بلی قرن دوم لوط ابن يحيي صفحه 13

ج: متوفای 151 عرض کنم تا آن­جای که من نگاه کردم 157 است ايشان حالا يعنی حتی اعلام زرکلی هم 157 نوشته تاريخ الاسلام ذهبی هم نگاه کردم 157 است ظاهراً 157 باشد فکر کنم اين اشتباه نوشته،

س: بلی اشتباه چاپی بايد باشد

ج: بلی احتمالاً شايد مطبع اشتباه کرده نديدم 151 اين دو سه، من البته خب استقراء من يک درصد است دو درصد است، يک دو سه­تا مصدر من نگاه کردم 157 بود،

س: همان ذهبی خودش از اقوی المصادر است

ج: بلی چرا تاريخ الاسلامش اين اعلام هم نوشته چون ولادتش را پيدا نکرده 157 دارد، وقتی ايشان می­نويسد تقريباً مثلاً آن شايع است،

س: به منابع مراجعه کرده

ج: با مراجعه با مصادر و نديدم حالا نمی­دانم اگر کس ديگری 151 نوشته باشد اين راجع به اين پس اين­که ايشان در قرن دوم است اين جای بحث نيست بفرماييد،

س: نيست بلی، نوشتند که رجال ابی مخنف لوط ذريعه جلد 10 صفحه 142

ج: مرحوم ذريعه اين را نقل کرده همين طور که ايشان فرموده همين جلد 10 همين صفحه­ای که گفتند، بعد چه نوشتند؟

س: نوشتند که شرح حال اين معرف در رجال نجاشی شماره 875 آمده است اما نام کتاب رجالی وی در فهرست آثار اين مؤلف نيامده،

ج: خب ايشان بايد اضافه می­فرمودند در هيچ کتاب ديگری هم نيامده

س: فقط ذريعه دارد،

ج: فقط ذريعه دارد، دقت کردين در هيچ، مثلاً تاريخ الاسلام ديگران يا حتی اعلام زرکلی هيچ کتاب ديگری که در باره من به اصطلاح لوط ابن يحيي ديدم راجع به کتاب رجال ننوشتند يا ديگران اينی که ايشان نوشته فقط در رجال نجاشی نيامده هيچ جای ديگر هم نيامده اختصاص به ايشان ندارد اما يک مسأله اساسی اين است که اينی که،

س: مصدر ذريعه چه بوده؟

ج: احسنتم آن نکته اساسی اين است که الآن در ميان ما يک نوع حالت تعبد است چون شيخ آقابزرگ فرمود پس تمام شد ديگر حالا در ذريعه،

س: منابع شيخ آقابزرگ هست

ج: با اين­که منابع حاج شيخ آقابزرگ هست و اصولاً اين روش روش درستی نيست لوط ابن يحيي که علمای اهل سنت هم تضعيفش کردند ايشان حوادث تاريخی افراد را نوشته مثلاً اخبار مختار، مقتل الامام الحسين، مثلاً اخبار مثلاً نمی­دانم نفس ذکيه، نفس ذکيه است که است؟ نه الذکيه نه يکديگر، عده­ای کتاب­هايش به عنوان اخبار است دقت کرديد که تاريخ است اصولاً مرحوم آقای حاج شيخ آقابزرگ خيال کرده چون اخبار مختار پس رجال است بياريد جلد ده، تصريح می­کند آقای حاج شيخ آقابزرگ،

س: بلی جلد ده صفحه 142

ج: آقا حاج شيخ آقابزرگ تصريح می­کند من تعجب می­کنم از اين آقا، تصريح می­­کند که کتاب اخبار مختار و اين­ها دارد خب آن معلوم است تاريخ است چه ربطی به رجال دارد،

س: البته اين­جا شماره هم نزدند زدند که رجال ابی مخنف،

ج: چون اسم کتاب را بردند،

س: لوط ابن يحيي بن سعيد بن مخنف الازدی المؤرخ النسابه الرجالی المتوفی 151

ج: پس ايشان از اين­جا گرفته،

س: از ذريعه گرفته

ج: بلی من چون نگاه کردم من ذريعه را حالا يادم رفته سال وفات،

س: ما ارخ فی الاعلام، ولی خب اعلام هم که فرموديد که 157 است،

ج: بلی عجيب است

س: له عدة کتب فی اخبار الاشخاص ذکرناه فی جلد يک مثل اخبار مختار، اخبار محمد ابن ابی بکر،

ج: واضح شد که ايشان رجال را از کجا گرفته؟

س: منبعش بلی اين اخبار رجال است

ج: ايشان خيال کرده اخبار يعنی رجال، اولاً کتاب­های ايشان غير از اينی که نجاشی دارد در تاريخ الاسلام ذهبی هم آورده همه­اش اين طوری است می­خواهيد نجاشی را بياريد لوط ابن يحيي اين­که می­گويد که نجاشی اسم اين کتاب را نياورده هيچ کس نياورده نه فقط نجاشی،

س: صفحه 320 ذهبی هم پس می­فرماييد اين کتاب­ها را آورده

ج: بلی آورده اخبار مختار اخبار کذا،

س: در چيز خيلی مفصل آورده، نديم در فهرست

ج: فهرست آورده عرض کردم تاريخ الاسلام

س: ليست مفصل آورده

ج: ليست مفصلی ارائه کرده،

س: يزيد و معاويه و همه را هم هست، مقتل همه را نوشته، مقتل احدی را جا نداخته،

ج: روش شد پس يک مطلب اين­­که شما بگوييد آقا شيخ آقابزرگ اين روش روش علمی نيست چون حاج شيخ آقا بزرگ ديگر مثل خودمان است از معاصرين است تعبد به حرف حاج شيخ آقابزرگ نيست غير از نجاشی است غير از شيخ است ما تازه به آن­ها هم تعبد نداريم واضح است طريقه­ای ما به آن­ها هم تعبد نداريم چه رسد به مرحوم حاج شيخ آقابزرگ تهرانی و آن­چه که آمده همه کتب تاريخی است اصلاً اين­ها هم راوی نيستند مختار روايت ندارد که حالا مثلاً حدثنی فلان گفته، رجال شأن اساسش بايد در روايت باشد، شخصی باشد،

س: يک حديث هم از مختار در کتب رواي می­فرمايد نداريم

ج: الآن ياد نمی­آيد حالا در فضلش چرا، حالا يا در ردش يا در اثباتش

س: که راوی باشد

ج: که راوی باشد حدثنی مختار عن فلان، ماها اصلاً بالاتر از مختار هم داريم مختار که جای خودش دارد علی ای حال يا معاويه يا يزيد يعنی اسماعيل که يکی ديگر کاملاً، عرض کنم که پس بنابراين اينی که ايشان فرمود، بلی آقا،

س: خود ابی مخنف در کافی دارد يکدانه روايت

ج: اشکال ندارد آن ممکن است آن تاريخ است ديگر،

س: بلی خود ابی مخنف است بلی

ج: تاريخ است قاعدتاً تاريخ است همين مقتل امام حسينش هست

س: تاريخ است بلی

ج: و بعد هم نکته اساسی اصلاً عرض کردم من هميشه ما برای اين­که يک شخص را بشناسيم چند راه داريم يکی مستقيم حالش را يک شواهد خارجی مثل توثيقات عامه مثل شواهد قرن مثل زمان اصولاً لوط که در سال 157 است هنوز رجال در دنيای اهل سنت جا نيفتاده، اصلاً بحث­های رجالی

س: اصل نبوده

ج: اصلاً زمان زمان رجال نيست

س: رجال نيست بلی

ج: اصلاً ما عرض کرديم شعبة ابن الحجاج که گفتند اول من فتّش عن الرجال بالعراق 163، 161 وفاتش است يا 160 معذرت می­خواهم 160 اصلاً اين زمان زمانی، عرض کردم چندبار عرض کردم در اوائل خبر را به لحاظ حکايت از زاويه حکايت نگاه نمی­کردند خبر را از زاويه جهات ديگری مثلاً خبر را از زاويه اين­که قائل اين خبر يک لغوی است، مثلاً سمعت العرب يقول يک لغوی است قائل اين خبر يک فقيه است قائل اين خبر يک يهودی اهل کتاب است نمی­آيد آدم بگويد يعنی اين ثقه است چون يهودی بوده اهل کتاب بوده پس نقل می­کرده راوی اين خبر اهل لغت است مثل حجيت قول لغوی اصلاً حجيت قول لغوی مال اين جهت است بعد که آمد مسأله حکايت اين­ها آمدند گفتند اين لغوی ثقه است يا ثقه نيست؟ و الا اول به نظر به عنوان لغوی اين­جا هم نظر علمای اسلام به عنوان مؤرخ يعنی اين اهل خبره است، مثل اين­که دکتر می­گويد تو آقا مثلاً مرض فلانی داری آن يکی می­گويد نه تو ريه­ات درد می­کند آن يکی می­گويد نه تو معده­ات درد می­کند اين خبر به عنوان حکايت نيست اين خبر از زاويه حدس است يعنی حدس بهش اضافه شده حالا خبرويت هست حرفه هست صنعت هست نمی­دانم فقاهت هست صنف هست الی آخره آنچه که بعدها در باب خبر مطرح شد آن مسأله جنبه حکايت و دقت در متن که عين عبارت باشد، به لوط به اين چشم نگاه می­کردند که يک مؤرخ است،

س:

14: 28

ج: اما اين­که دنبال اصلاً مثلاً لوط نقل می­کند در همين مقتل امام موسی مگر دورغ باشد از کسانی که در عاشورا جزء قتله سيدالشهداء اين­ها را ديده از آن­ها نقل کرده، يک خبيثی هست به نام هانی ابن ثبَيت يشکری خيلی آدم خبيثی است و جزو عجايب است که ايشان مثلاً در سال 95 است 93 است، ايشان می­گويد کان يحدث به اين الحديث که بعد از جريان مختار است چطور از دست مختار اين جان سالم به درده خيلی عجيب می­گويد اين، مثلاً يک قصه­ای هست که يکی از پسران امام مجتبی به نام عبدالله يازده ساله بود چون ده سال بعد از، اين از خيمه در آمد بچه يازده ساله اين می­­گويد ما ده نفر بوديم حمله کرديم با شمشير اين تکه تکه کرديم اصلاً نقل می­­کند از رو نقل می­کند، می­گويد اين قدر از خيمه خارج شد می­لرزد از ترس و اين­ها و اين در گوشش گوشواره­ها تکان می­خورد ما ده نفر مرد بزرگ حمله می­کنند می­گويد ريزريزش کرديم اين بچه را خب شما تصور، لوط اين از اين نقل می­کند خب اين ديگر حالا چه بحث حکايتی است چه بحث اين حرف­هاست،

س:

16: 29

ج: لذا اصلاً اين بحث، آن شايد شخصيت مهمش حميد ابن مسلم است، کسی يادم قال حميد قال حميد می­گويند حالا اين در لشکر عمرو سعد بوده نجنگيده فقط هی حکايت می­کند،

س: خبر نگار بوده

ج: خبرنگار بوده مثلاً جزو رسانه بوده رسانه جناب آقای آن خبيث بوده، آقايش گفت که در خنثی به شغال می­­گويند آقا، از آن باب و الا علی ای حال حالا غرضم اين است که اينی که لوط ابن يحيي اصلاً زمان رجال نيست اصلاً زمانی نيست کسی که رجال بنويسد و علی کل حال علی تقدير اغماض از اين مطالب واضحه قطعاً چنين چيزی نه در اختيار شيخ بوده و نه در اختيار نجاشی بوده و نه اختيار کس ديگری بوده، چرا همچون کتابی را اسم نبردند پس مرحوم اصل اشتباه ايشان مرحوم آقابزرگ است آقابزرگ نمی­دانم چطور شده فرقی بين رجال و تاريخ را نگذاشتند يا تاريخ و ترجمه، رجال و ترجمه، و رجال و انساب اين­­ها خب با همديگر فرق­های اساسی دارند تعجب است از مرحوم حاج شيخ،

س: اين هم چون می­خواسته مصنفات شيعه در اين مقوله­ها زياد بشود خود همين هی انگيزه می­شده که تا می­­شود يک چيزی دست و پا کند،

ج: مضافاً به اين­­که لوط به نظرم زيدی باشد اصلاً امامی نباشد اصلاً فکر می­کنم لوط ابن يحيي زيدی باشد کان من الزيديه، حالا نمی­دانم اين دو سه مصدری که اخيراً ديدم يادم نمی­آيد نوشته باشند اما فکر می­­کنم من از سابق در ذهنم است که ايشان اصولآً زيدی است لوط ابن يحيي زيدی است، اين هم راجع به اين کتاب اين هم آقا به قول شما معلوم شد که از دور خارج شد اما رجال برای تنهايي يک کتاب ثابت شد آنچه که مربوط به لوط است اين هم از دور خارج شد بفرماييد، بعد در قرن بعدی ابومنذر هاشم ابن محمد ابن صائب نيست؟

س: بلی هاشم ابن محمد کلبی

ج: خب

س: صاحب کلبی محمد ابن هاشم نوشتند متوفای 206

ج: خب

س: رجال ابی المنذر هاشم ابن محمد ابن صاحب کلبی که تأليفات هم زياد دارد کلبی،

ج: زياد

س: اصنام و اين­­ها

ج: بلی چرا،

س: ذريعه جلد 10 فرمودند که در رجال نجاشی صفحه 434 در شرح حال اين مؤلف فهرست آثار وی آمده است اما عنوان اين کتاب در فهرست و آثارش نيست،

ج: در جای ديگر هم نيست، اولاً يکی از عجايب نمی­دانم حالا اين الذريعه را نگاه کنيد همراه­تان است اصلاً اين جزو مسلمات است اسم ايشان هشام است نمی­دانم چرا هاشم نوشته، حالا يکی از امور خنده­دار هشام کلبی اصلاً معروف است کاملاً،

س: هشام کلی اين را حالا می­شود بگويم اشتباه چاپی مگر اين­که تکرار شده باشد

ج: اين­جا هم حاشيه هم دارد

س: نه اين­­جا هم هشام است،

ج: خب واضح است من تعجب می­کنم،

س: در ذريعه رجال ابی المنذر هشام ابن محمد ابن صاحب کلبی نسابه متوفای 206

ج: و قيل 204 در تاريخ بغداد اين را و قيل 204 و 206 حالا 206

س: بلی 206

ج: آن­جا هم 206

س: و اين­جا هشام است هردو جا اين بنده خدا هردوجا هاشم آورده

ج: خيلی عجيب است اين­هم خيلی عجيب است هرچه من فکر کردم نديدم احدی هاشم آورده باشد

س: بلی هشام ابن صائب هم

ج: اصلاً هشام الکلبی معروف است و قال هشام الکلبی اصلاً جزو اسماء معروفی است که زياد گفته می­شود،

س: يکی از اين کتاب­های رياضی آن مؤلف نوشته بود محقق خفری، حروفچين گفته بود که اين­که معنی ندارد، فخرش کرده همه­جا فخری، حالا هم

ج: نمی­دانسته خفر يک منطقه­ای است نزديک شيراز، الآن هست ديگر خفره بهش می­گويند خفری از آن­جاست بفرماييد، خب اين­هم مشکل آقابزرگ است شماره زده يا شماره نزده،

س: شماره زده 285

ج: ای بابا

س: بلی،

ج: اصلاً ايشان رجال ندارد ايشان نسابه است انساب دارد و لذا ايشان گفت که در کتاب برقی هم در کتاب نجاشی کتابی به اسم رجال به ايشان نسبت داده نشده البته اين زمان ايشان بحث­های رجالی مطرح شده توثيق تضعيف، اما ايشان

س: آقابزرگ گفته فهرست را ابن نديم و نجاشی هردو دارند فهرست آقای صامت را ولی رجال درش نيست،

س: اصلاً تا

31: 33

قريش دارد،

س: آن­هم تاريخ نسب می­شود

س:

33: 33

و الکتاب الکنی

س: نسب می­­شود،

ج: اين­ها همه نسب است که، مثلاً ابوجعفر کنيه چند نفر است اين چه ربطی به رجال دارد، چه ربطی به بحث حديث دارد اصلاً

س: بلی آن اول هم ايشان گفتند که تاريخ را هم رجوع کنيد،

س: اول مصفی،

ج: اول يک مصفی يک عبارتی را که ما هم گفتيم آن­جا غلط است اما اين را ­شود قبول کرد اول مصفی،

س: ايشان مثلاً مال

س: کتاب التسمية من نقل من عاد و ثمود و الامالی

ج: خب اين چه ربطی دارد،

س: من العرب،

ج: اين چه ربطی دارد

س: اين تراجم هستند ديگر اما ايشان به همان مبنی که توجه

س: آری ايشان که يک چيز

ج: مصفی اولش همين صفحه دست چپ

س: بلی بلی ميرحامد حسين هم نوشته رجال مير حامدحسين

س: کتاب المعلقات من النساء فی

ج: معروفات بايد باشد

س: اين­جا

31: 34

شايد اصلاً معروفات باشد حالا

س: بلی در مصفی صفحه ح ابجدی حوض آخرهايش ثم لايخفی انه ليس مرادنا من المصنفين فی الرجال خصوص من الف کتاباً مستقلاً فی ترجمة الروات من اصحاب ائمه الهدات، کما يسبق الی بعض الاذهان و ان کان هذا اظهر مصاديقه لکن المراد کل من صنف کتاباً فی ای موضوع کان و بای اسم سماه لکنه ادرج فيه تراجم عدة وافره من روات الاحاديث و سدنة الاحکام، بحيث يصدق عليه انه خدم هولاء باحياء ذکرهم و بيان احوالهم بنحو التفصيل او الاجماع، سواءً کان مترجمان من الصحابه و التابعيه او اصحاب الائمه و الروات العلماء الذی نشأ بحث حدوث الغيبه، و الصباء انطبق علی هولاء عناوين اخری غير روات الحديث، او لم يطلع،

ج: علی ای حال اولاً بايد راوی حديث باشند خب

س: ايشان جعل اصطلاح بايد بگوييم کرده،

ج: خب اين اصلاً

س: در رجال وقتی گفتيم يعنی آن کسی که شرح حالش در کتاب تراجم هم آمده

ج: اين عبارتش اصلاً مبهم است يعنی چه اظهر من، خب بايد به هر حال روات باشد خب شرح حال فقهاء که رجال نيست که،

س: می­­گويم حتی ايشان گفته مثل ان يکون من القری او الحفاظ او الحکماء اول الشهراء فانهم لايخرجون بتلک العناوين عن کونهم رجال الرواية و الحديث

ج: اشکال ندارد اما بايد رجال روايت باشد اضافه بر آن شاعر هم هست اما اگر فقط شاعر است، راوی حديث نيست اين را جزو رجال بنويسيم اين خيلی عجيب عجيب اين است يعنی،

س: فرمودند و المصنف فی تراجمهم مصنف للرجال و داخل فی موضوع الکتاب

ج: ابداً

س: منتهی بشرط الرواية

ج: خب بشرط رواية خيلی خوب به شرطی که جزو روات باشد، حالا مثلاً مختار جزو روات و نمی­دانم معروفات من النساء اين­ها جزو روات اند؟ من تعجب می­کنم يعنی واقعاً يکی از کارهای

س: رجال و تراجم طوری نبود اسمش را می­گذاشتند مصفی المقال فی احوال مصنفين تراجم و رجال

ج: و الرجال و التاريخ مثلاً يعنی اکتفاء نمی­­کردند به يک عنوان اين طوری يعنی پس بنابراين و اما اين­که ايشان يعنی عده­ای زيادی کتاب­ها می­خواهيد حالا نجاشی را اجمالاً بخوانيد،

س: نجاشی را می­خوانم

ج: بعد راجع به مذهبش که چون ما يک

س:

5: 37

ج: بلی بعدش هم من عرض کردم البته ديدما انصافاً در اين جهت با ديد حاج شيخ آقابزرگ هم فرق دارد چون ما الآن هدف­مان اين است اينی که شيخ طوسی در عده گفت اصحاب ما کتبی در رجال نوشتند بيان کردند که ضعيف است که ثقه است، اين معنايش اين است که خبر واحد پيش ما حجت است از اين راه ايشان وارد شد عرض کرديم حالا می­خواهيم داريم می­بينيم کتاب­های نوشتند در اين جهت اصحاب ما در توثيق و هدف­ما اين است يکی هم حرف آقای خويي که عده­ای از کتب قبل از نجاشی بوده احتمالاً نجاشی از اين کتب گرفته، پس شهادت نجاشی حسی است حدسی نيست اين خلاصه، ما داشتيم دنبال اين دوتا عنوان هستيم اصلاً بحثی مثلاً فرض کنيم نجاشی از رجال برقی گرفته يا نگرفته؟ شيخ طوسی از رجال برقی گرفته نگرفته، بلی اما رجال برقی فرض کنيم درش توثيقات ندارد، من توضيح دادم بلی در اصحاب اميرالمؤمنين نوشته که له اصفياء اصفياء اصحاب امير، يک عنوان اين طوری و الا مباحث رجالش فقط حدود طبقات آن­هم روی مبانی شيعه تک و توکی اگر مطلبی از غير طبقات باشد خيلی کم است که به اصطلاح به حساب نمی­آيد و در چشم نمی­آيد اين هم راجع به به اصطلاح حالا می­­خواهيد راجع به هشام فقط يک چيزی که هست مرحوم آقای مامقانی نقل کردند نوشتند کان غالياً بعضي­هاشان کان غالياً فی التشيع می­خواهيد عبارت مامقانی را بياريد تنقيح المقال مامقانی اين همان چاپ قديم است،

س: بلی

ج: چون چاپ جديد نشده،

س: همين مقدار که طبقه دارد همين مقدار می­شود رجالی ولو ساير مباحث رجالی را نداشته باشد مثل توثيق و اين­ها

ج: نه خب طبقات هم رجال است حالا چون با رجال شيخ می­­خورد حتی احتمالاً ما عرض کرديم شايد با فهرست نجاشی هم بخورد چون نجاشی در اثناء عده­ای نوشته روی عن الامام الباقر روی عن الامام الصادق سلام­الله عليهما، شايد اين را از مرحوم برقی گرفته شايد ما فعلاً نه اثبات می­توانيم بکنيم نه نفی چون مراجعه نکردم، اين کتب ما اگر يک تحقيق فنی بشود نه فقط تحقيق نسخه شناسی علمی بشود خيلی نقاط مجهولی که برای ما هست کاملاً روشن می­ شود شما هشام را از کتاب تنقيح مامقانی بياريد،

س: قاموس از عبارت قاموس آوردم،

ج: بيار قاموس را بيار اشکال ندارد، بعد از عبارت تنقيح و نقل

س: و قد نص ذهبی بانه رافضی و سمعانی بانه فی التشيع غالب،

ج: ايشان نوشته آقای مامقانی آقای تستری اشکال می­کند که سمعانی که چنين چيزی را ننوشته، نوشته سمعانی نوشته کان يتشيع نه غال فی التشيع

س: در انساب است ديگر،

ج: الانساب کلبی را بيار عنوان کلبی

س: اول اول کتاب در مقدمه سمعانی می­­گويد که والذی فتح هذا الباب

ج: باب انساب

س: و ضبط علم الانساب و الامام النساب هشام ابن محمد ابن ثابت

ج: هشام است مسلم است جزء هشام است،

س: اربعة مأتين فانه صنف فيه خمس

ج: ايشان اربعه و مأتين نوشته ليکن در بغداد و اين­ها هم دارد 206 و ايشان هم روی 206 رفته به هر حال اوائل قرن سوم است اما کتاب­هايش در قرن دوم نوشته شده يا متوفای 204 است يا 206 است، بلی بفرماييد

س: بلی

ج: و ايشان هم به عنوان رجالی نه به عنوان اين­که انساب نوشته دخل فی الانسان حالا عنوان

س: در ترجمه خودش بعد از اين­که محمد ابن صائب را گفته گفته و ابنه ابوالمنذر ترجمه­اش حالا به اين چاپی که من دارم از انساب دارالجنان جلد 5 صفحه 86

ج: قاعدتاً ديگر

س: و ابنه ابوالمنذر هشام ابن محمد ابن صائب ابن بشر کلبی من اهل کوفه صاحب النسب يروی عن ابيه و معروف مولی سليمان و العراقيين

23: 41

و الاخبار التی لا اصول لها، لعلی ابن حرب موصلی عبدالله ابن ضحاک هدادی يا هَدادی با های دو چشم، و ابوالاشعث احمد ابن المقدام العجلی و کان غالياً فی التشيع چه عبارتی، اخباره فی الاغلوطات اشهر من ان يحتاج الی الاغراق فی وصفها،

ج: پس چرا آقای شيخ محمدتقی نوشته که ننوشته کان غالباً فی التشيع،

س: عبد می­گويد و کان هشام ابن کلبی يقول حفظت ما لم يحفظ احد و نسيبت مالم ينسه احد، کان لی عمو يعاتبنی علی حفظ القرآن فدخلت بيته و حلفت ان لا اخرج منها حتی احفظ القرآن و فحفظت فی ثلاثة ايام و نظرت

ج: می­گويد يک روز می­­خواستم، ريشم را بگيرم کوتاه کنم قبضه گرفتم به جای که پايين را می­کندم بالا را کندم، قيچی گرفتم دستم ريشم را گرفتم،

س: عجيب و غريب

ج: بلی نوشته، نسيت مالم ينسه

س: اشتباه می­شود ولی بالا و پايين، چپ و راست در آينه اشتباه می­شود

ج: آخر می­گويد من کاری نسيان کردم که هيچ کس نمی­کند يک روز بخوان، ريشم را گرفتم که کوتاه بکنم به جای که پايين را قيچی کنم بالا را قيچی کردم،

س: نظرت يوماً فی المرآت و قبضت علی لحيته فاخذ مادون القبضه فاخذت ما فوقه،

ج: می­­خواستم پايين را در مشتم بگيرم بالا گرفتم، خيلی خوب اين هم مال جک امشب روز غدير بود اقلاً اين هم عيدی غدير پس اين غالياً فی التشيع را گفته چون آقای چيز اشکال کرد که غالياً فی التشيع را نگفته، البته انصافش بعد آقای تستری اشکال می­کند که خطيب نامش را برده و ديگران، تشيعی بهش نسبت ندادند و خطيب مخصوصاً خيلی حساس است رو تشيع خيلی حساس است انصافاً واضح است کاملاً واضح است حساسيت دارد و عجيب است که خطيب بهش تشيع نسبت نداده، اين کان اگر مامقانی، قاموس نگاه

س: بلی عبارت قاموس می­خواستم بخوانم، نکته ايشان است اقول لم يقول النجاشی هو ضعيف بعد فلان

ج: نه چون ايشان نقل کرده گفته ضعيف، نه گفته ضيف را ضعيف خوانده حالا آن هيچی،

س: حالا اين قسمت ثم ظاهر السکوت الخطيب و ابن نديم و ابن عتيبه عن مذهبه

ج: ابن نديم را نمی­­شود حساب کرد چون ابن نديم در بغداد زمان غلبه آل بويه است تشيع خيلی نمی­شده روش حساب کرد اما خطيب خيلی تند است خطيب بغداد فوق العاده تند است، بفرماييد

س: بلی حالا ايشان می­­گويد که

ج: ظاهر ثبوت است،

س: ظاهر عاميته، بلی و انما قال سمعانی و کان يتشع لا

28: 44

و هو اعم من الاماميه، نعم قال الذهبی انه رافضی الا انه ناصبی اذا رأی احداً

ج: انه ناصبی يعنی ذهبی خودش ناصبی است اين البته اين مشکل هست يعنی ما کلاً اين مشکل را داريم گاهی می­شود يک فردی را که يک مقدار با آراء شان نمی­سازد می­گويد شيعی، آن وقت شيعه­ها می­گويند سنی اين بی­چاره همين جوری وسط می­ماند مثل ابن ابی حديد حتی يک وقتی اين آقای حاج سيدحسن نصر الله برای من نقل می­کرد، می­آمد آخر يک وقتی اين­جا گفت که يک روزی نماز جمعه تهران بودم با اين سيد برکه که از فلسطين است حالا اسمش نيست اما اوائل اسمش مطرح بود در اين حماس نمی­دانم جهاد اسلامی گفت که

13: 45

نمی­دانم گفت که بود؟ آقای امامی بود که بود خطيب؟ گفت ابن ابی الحديد سنی اين جور گفته، گفت سيد برکه به همن گفت ابن ابی الحديد سنی است يا شيعه است؟ سنی­ها او را شيعه می­دانند اين­جا شده سنی بعد آقای سيدحسن نصرالله به من خطاب کرد گفت من همان روش تو را به کار بردم آقای کبير گفت بهش گفتم که فلسطينی­ها راجع به تو چه می­گويند گفت که راجع به من می­­گويند شيعه شدی گفتم اين­هم همانطور است سنی­ها می­گويند شيعه است شيعه­ها می­گويند سنی است گفتم اين هم از همين قبيل است حالا واقع مطلب اين است که مثل ذهبی اين­ها تند اند انصافاً گفتن آن­ها دليل نمی­شود مثلاً راجع به خود ابن عربی در يک نسخه از ميزان الاعتدال می­گويد شيعی، می­دانستید؟ محی الدين ابن عربی را در يک نسخه نوشته نسخه لام نمی­دانم نسخه چه؟ يک نسخه­ای دارد اگر ميزان الاعتدال را بياريد خودش نه، محمد به حساب محمد العربيه الطائی الاندلسی معروف به ابن عربی ايشان درش دارد شيعی، خب کسی کتاب­هايش را هم می­­خواند کاملاً واضح است که سنيتش جای شبهه ندارد اصلاً علی ای حال بياريد از ميزان الاعتدال ذهبی کلمه ابن عربی را بياريد البته در يک نسخه­اش نوشته در کل نسخ کتاب اين عنوان نيامده،

س: البته فقط خطيب در تاريخش بغداد يک نکته دارد که ما ظننت ان احداً حدث عنه

ج: از هشام بلی،

س: بلی، اين هم بالاخره خودش می­شد يک گير، حالا به غير از آن چيزهای که بهش گفته می­شد،

ج: حالا اين احتمال دارد که آقايون عبارت مرحوم نجاشی را شايد ديدند در تشيعش نجاشی می­گويد که اين گفت من مريض شدم و بعد چنين شد و رفتم پيش امام صادق و ايشان به من يک قدحی داد و حال من کاملاً خوب شد بياريد نجاشی را خيلی عجيب است اين حادثه در جوانيش بايد باشد، ايشان چيزی يعنی همين هشام بعد از پنجا و شش سال بعد از يا پنجا و هشت سال بعد از شهادت امام صادق فوت کرده خيلی بايد جوان بوده هشام ابن محمد،

س: بلی و له هشام ابن محمد شماره 1166 صفحه 434 از فهرست نجاشی هشام ابن محمد ابن سالم حالا

ج: آن وقت ايشان بلی نسب طولانی دارد چند سطر دارد نسب ايشان،

س: تا حضرت آدم را رفته

ج: تا نزديک حضرت آدم،

س: عن الله، الناصب العالم بايام المشهور بالفضل و العلم و کان يختص بمذهبنا

ج: اين را هم دارد ايشان يختص بمذهبنا

س: و له حديث مشهور، حديث المشهور قال اعتللت علة عظيمة نسيت علمی فجلست الی جعفر ابن محمد فسقانی العلم فی کأس فعاد اليه

ج: علم اما اين خيلی عجيب است چون بعد از امام کاظم چيزی نمی­گويد بعد از حضرت رضا چيزی آخر چون خيلی بعيد است چون اين بعد از شهادت حضرت رضا فوتش است 104 يا 206

س: نه نقل نشده

ج: يا نقل نشده اين­که اگر نجاشی مرادش اين است يختص بنا از اين روايت که خب اين­که اصلاً دلالت نمی­کند چون سنی­ها هم به امام صادق فرزند رسول­الله احترام می­کردند حالا از تبرکی از دست­ ايشان می­گيرد روز غدير از علمای سادات از سادات تبرک می­گيرند چه برسد حالا به جعفر ابن محمد علی ای حال فکر نمی­کنم نجاشی مرادش اين باشد شايد همين عبارت­­های که مثلاً کان رافضياً کان غالياً فی التشيع البته سمعانی را نجاشی نديده اما احتمالاً شايد از مصدر سمعانی خبر داشته اما يک نکته عجيب اين است که می­گويد کسی از او حديث نکرده معلوم می­شود اگر نقل کردند اصطلاحاً از کتابش بوده

س: کتاب ايشان؟

ج: کتاب­­های متعدد انساب فلان انساب فلان دقت کرديد، نقل از کتاب مؤيد همان نکته­ای است که من عرض کردم يعنی بر او اعتماد کردند به اعتبار خبرويتش در رشته خودش

س: عجيب اين است اين روايت را خيلی قبل از نجاشی ضعفاء چيز هست

ج: ابن عدی

س: نه اين عبيلی

ج: عبَيلی،

س: عبَيلی است عبيلی ايشان آن­جا يک روايت عجيبی از اين ماجرا آورده از همين روايت اسد هم می­گويد می­گويد ضعفاء جلد 4 صفحه 76 شماره 1632 الضعفاء الکبير می­گويد محمد ابن صائب

ج: نه اين پدرش است که

س: بلی

ج: نه هشام ابن محمد،

س: بلی الآن عرض می­کنم

ج: محمد ابن صائب پدر ايشان است

س: بلی می­گويد محمد ابن صائب کلبی ابوالنصر کوفی حدثنا فلان فلان بعد می­­گويد سمعت يحيي ابن يعلی قال سمعت الزائده يقول اطرحوا حديث الاربعه الحجاج و الجابر و حميد صاحب مجاهد و الکلبی

ج: چه گفته؟ کذابين اربعه،

س: و اطرحوا حديث الاربعه الحجاج و جابر و حميد صاحب مجاهد و الکلبی چون آخر عرضم اين است که به اين کلبی هم کلبی گفته می­­شود

ج: بلی بلا اشکال کلب ابن

س: ابن کلبی گفتند

ج: نسبت کلبی به آن­ هم پدرش است ديگر چه فرق می­کند

س: به نظرم به پسره به هشام ابن محمد هم کلبی بعضی­ها می­گفتند هرچند که ابن الکلبی رايج­­تر بوده

ج: نه بيشتر هشام ابن الکلبی بعد بگوييد داستان را

س: يک فاما الکلبی و رفع اصبعيه الی اذنيه صمتا،

ج: صُمتا، کر بود هردو گوش هردو گوش هم کر بشوند ثم

س: اکون سمعت يقول نسيت علمی فاتيت آل محمد فسقونی عسلاً فامتلأت علماً عين همين داستان را از کلبی نقل می­کند

ج: شايد مال پدرش است

س: اين­جا خود ايشان تطبيق کرده کلبی و پدر همين داستان عيناً تکرار شده،

ج: آخر من عرض کردم يک بعدی دارد پنجا و هشت مثلاً خيلی بايد مگر نسيت علمی، علم نداشته يک جوان مثلاً بيست، سی ساله بوده،

س: آن وقت اما اگر پدر باشد

ج: معقول است، ديگر آن شبهه که چرا از امام موسی ابن جعفر نقل نکرده از امام رضا ديگر اين­ها

س: ضعيفاء عبيلی

ج: دقت کرديد،

س: قشنگی شد همان ضعفاء است يک جلدی زردی دارد

ج: دارم من هم، بلی علی ای حال باز هم می­گويد اتيت آل محمد خيلی عجيب است اصلاً اسم امام صادق نمی­برد

س: ايشان را هم دليل بر چيز می­داند می­گويد که أ فتأمرونی ان احدث عن رجل يکذب علی رسول­الله صلّی الله عليه و آله و سلم

ج: که اين علامت کذبش است دروغش است اما اين عبارت ظاهر در اين­که به پدره نسبت داده آن شبهات دوتا شبهه­ای هم که من مطرح کردم که بازهم چرا از موسی ابن جعفر نقل نکرده چرا از حضرت رضا اين به پدره ديگر شبهه وارد نيست اما به پسر باشد و جوان هم بايد باشد خيلی اين پسر چون پنجا و هشت سال بعد از شهادت امام موسی بنابر دويست و شش و حضرت هم چهل و هشت باشد پنجا و هشت سال فاصله زمانی است به پدره بهتر می­­خورد انصافاً آيا مرحوم نجاشی جای ديده و بعد هم آيا مرحوم نجاشی اين يختص بنا را از اين گرفته که اين از شيعه بوده چون چنين چيزی را نقل کرده اگر نجاشی از اين اگر عرض می­­کنم از اين گرفته انصافاً ضعيف است اين مطلب قابل،

س: طبيعتاً در کتاب­های بعدی هم آمده،

ج: که آقا؟

س: عرض کردم طبيعتاً به اعتبار اين الضعفاء در کتاب­های بعدی اهل سنت مثلاً ذهبی هم تاريخ الاسلام جلد9 صفحه 268 اين را نقل کرده

ج: در ترجمه محمد يا هشام،

س: نه دوباره در ترجمه محمد پدر

ج: می­­گويم اين معلوم شد که يک قصه­ای است من پی­­گيرش نکردم حالا پی­­گيری بخوان

س: من می­­خواستم اين­جا اتيت آل محمد دارد

ج: عين همين است سندش بخوان سندش را

س: بلی همين طور قال يحيي ابن يعلی

ج: يعلی

س: بلی سمعت الزاهد يقول اطرحوا حديث اربعه، حجاج و جابر و حميد مجاهد چرا اين جوری چاپ شده، حميد مجاهد الکلبی، ولی ظاهراً اين طور حميد صاحب مجاهد و کلبی، خود روايت اين جوری فاما الکلبی فصمتاً اين­جا اين جوری چاپ کرده،

ج: صمت

س: بلی اين­جا

4: 54

صمتاً اعراب گذاشته ان لم اکن سمعت يقول نسيت علمی فاتيت آل محمد فسقونی عسلاً فامتلأت علماً أفتأمرونی ان احدث عن رجل

ج: أ فتأمرونی مال آن کلامی است که نقل کرده از کلبی،

س: بلی زاهده،

ج: بلی شما می­خواهيد که من به اصطلاح بگويم از چنين شخصی برايتان حديث نقل بکنم نقل نمی­­کنم اينی که شما فرموديد که لم يرو عن کلبی شايد مرادش همان کلبی پدر باشد که محمد باشد، علی ای حال با اين اوضاعی که ما الآن عرض کرديم با شهرت نام هشام اصلاً کسی به ايشان از ايشان گفته نجاشی نسبت نداده کسی ديگر هم نسبت نداده کتاب رجال

س: هيچ کس رجال نسبت نداده

ج: اصلاً آنی که هست انساب است اصلاً کاری به روايت ندارد ممکن است البته اين­ها تداخل دارند ممکن است متعرض نسبش شدند در عين حال هم ايشان راوی مثلاً راوی حديث باشد ما وقتی می­­گوييم رجال نظر­مان به آن مرحله روايت حديث است نه به نسب و ايشان اصلاً نکته روايت حديث را در نظر نگرفته اين هم راجع به اين پس بنابراين دو کتاب ديگر هم اين دو نفر ديگر را هم امشب الحمدلله بررسی کرديم يکی جناب مستطاب لوط، اين­­که کتاب رجال ندارد يکی هم هشام کلبی ايشان هم کتاب رجال ندارد محمدبرقی هم که آن شب تحقيق کرديم محمدبرقی هم کتاب رجال ندارد طبقات رجال احمدبرقی دارد اين ملخص تحقيق امشب ما تا برسيم تندتند ديگر بنادارم بقيه کتاب­ها را يک کمی سريع­تر بخوانم که زودتر بتوانيم نتيجه­گيری بکنيم خيلی معطل نکنم

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

يک کمی تندش کرديم،

س: بلی شيخ آقابزرگ رجال مثلاً رجال ميرحامد حسين نوشته با اين که ميرحامد حسين رجال ندارد، بعد در توضيح نوشته است که ايشان در عبقات به اصطلاح.